

فیلمی، مدتها ذهن تماشاگر را درگیر می کند زیرا این فیلم واقع‌نمایی می کند، نه سیاه‌نمایی. بیشتر لوکیشن‌ها و شخصیت‌های فیلم، واقعی هستند و ما زندگی واقعی آنها را می‌بینیم. درواقع بخش‌هایی از فیلم به‌قدری واقعی است که مخاطب می‌تواند به آنها رجوع کند و موقعیت و شخصیت‌هایی که در فیلم آورده شده را ببیند. باید بگویم که فیلم به‌دلیل همین سوءظن‌ها و نقدها به‌نوعی یک‌سال توقیف بود و اجازه اکران در خارج از کشور و جشنواره‌های خارجی را نداشت. در یک‌سال گذشته رایزنی‌های زیادی انجام شد تا در دولت جدید مسئولان قانع شدند که فیلم امیدوارانه است و ممنوعیت اکران خارج آن رفع شد.

«به‌نظران به تصویر کشیدن مشکلات طبقات فرودست در سینمای ایران ازجمله در این فیلم، چقدر می‌تواند رنج این طبقه را روایت کند. آیا در پس آن دغدغه اجتماعی و انسانی وجود دارد یا صرفاً به‌مثابه یک موضوع جذاب و ملتهب که می‌تواند مخاطب داشته باشد به آن نگاه می‌شود؟

قبل از هر چیزی باید اشاره کنم در این چندسال تورم و شرایط اقتصادی، بحرانی شده و طبق آمار رسمی کشور، درصد طبقات فرودست جامعه بیشتر شده است و همین مهم‌ترین عامل ایجاد فقر فرهنگی و معضلات و آسیب‌های اجتماعی فراوان است. در این شرایط، رسالت هنرمند و فیلمساز گوشزد کردن این مسائل به مسئولان و کارشناسان است. باید تلنگری زده شود که به‌دنبال راه حل باشند. وقتی آمار طبقات فرودست بالا می‌رود، داستان‌های وحشتناکی در اطراف آن شکل می‌گیرد. طبق آمار بهزیستی در زمان ساخته شدن این فیلم، سقط غیرقانونی یا رها کردن بچه، ۱۰ هزار مورد بوده است. آیا مسئولان، هنرمندان، منتقدان و حتی مخاطبان که اتفاقاً هدف اصلی من هستند، نگران نیستند؟ اینکه چنین آمار می‌مکن است گریبانگیر خیلی از خانواده‌ها را بگیرد؟ موضوعات متعددی از رحم اجاره‌ای گرفته تا سقط غیرقانونی جنین، خریدوفروش نوزاد، اعتیاد، زنان آسیب‌دیده، تروماهای پس از حادثه و رفتارهای منتج از آن، مواردی هستند که باید در مورد آنها آگاهی‌بخشی شود. این رسالتی است که رسانه ملی، مطبوعات و دیگر هنرمندان نیز باید در مورد آن بحث کنند تا مردم متوجه این موارد و اهمیت آن بشوند.

«شاید بتوان «آنها مرا دوست داشتند» را شکلی از فیلم جستار دانست که بین سینمای مستند و داستانی قرار دارد. نظراتن در این باره چیست و به نظر شما فضاسازی یا روایت مستندگونه در فیلم داستانی - به‌ویژه فیلم‌های اجتماعی - چقدر ظرفیت بیانگری و نقادانه آن را افزایش داده و تأثیرگذاری آن بر مخاطب چیست؟

به‌نظرم هر چقدر روایت و اجرا بی‌واسطه بیان شود، برای مخاطب گیراتر است، اثر باورپذیرتر بوده و همذات‌پنداری در کمترین زمان صورت می‌گیرد. اولین اصل برای من در این فیلم، فضاهای واقعی و آدم‌های واقعی است که تقریباً همان شخصیت‌ها هستند و دخل و تصرف زیادی هم در آن صورت نگرفته و مخاطب بی‌واسطه با آنها ارتباط برقرار می‌کند. لوکیشن‌های خلارزیل و دروازه غار، مکان‌های اصلی فیلمبرداری این فیلم بوده‌اند و متأسفانه نماد آسیب‌های اجتماعی به‌شمار می‌آیند و حتی برای رفت‌وآمد به آن مکان‌ها ترس وجود دارد. کارتن‌خواب‌ها و معتادهای واقعی در فیلم هستند که بدون گریم و تمرین، در فضای واقعی و در یک برداشت، در کنار بازیگران سوپرستار، نقش‌های زندگی خودشان را بازی کرده‌اند.

«یکی از مؤلفه‌های مهم فیلم از نظر من، بازی شهرام قاندى است و معتقدم در میان بازی‌های این فیلم بیش از همه بازی شهرام قاندى درخشان است و تصویر متفاوتی از توانایی‌اش در بازیگری ارائه می‌دهد که با تصور مخاطب از او با توجه به نقش‌های پیشین‌اش فرق می‌کند. بازی قاندى در این فیلم کافی است تا او را به‌عنوان بازیگری توانا در نقش‌های جدی، جدی‌تر بگویم. درباره این انتخاب و بازی شهرام قاندى بگوئید.

ابتدا باید بگویم انتخاب بازیگران اصلی هر پروژه‌ای، پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. معمولاً برای هر نقشی چندین گزینه پیشنهاد می‌شود. برای انتخاب بازیگران در «آنها مرا دوست داشتند»، مجری طرح آقای ایرج رحمانی که خودش هم آکادمی بازیگری دارد، با همفکری و هم‌اندیشی و باتوجه به شرایط محدود بودجه تولید، دست به انتخاب بازیگران زدیم. ابتدای کار برای نقش‌های فرعی از هنرجویان آکادمی سینمایی اولین انتخاب شدند، حتی نقش اصلی هم - خانم مهسا اسماعیلی - از میان هنرجویان انتخاب و به سینما معرفی شد. شهرام قاندى برای ایفای یکی از

نقش‌ها، جزو اولین گزینه‌ها بود که پس از پیشنهاد نقش بلافاصله آن را پذیرفت. اما آنچه شما عنوان می‌کنید ویژگی‌های تازه‌ای است که او در این فیلم به نقش اضافه کرده که با بقیه نقش‌هایی که قبلاً شما از ایشان دیده‌اید شاید فرق داشته باشد. قاندى به‌خاطر قدرت بازیگری و خلاقیت بالایش، این نقش را بدون کم و کاست ایفا کرد که توانمندی و مهارت فوق‌العاده‌اش در بازیگری را به‌رخ کشید. او انرژی مضاعفی برای این فیلم گذاشت و حتی ماشین شخصی خودش را بدون هیچ چشمداشتی به‌عنوان ماشین صحنه در اختیار پروژه گذاشت و ثابت کرد که فیلم و نقش برایش بیش از حد مهم است. شهرام قاندى از جان و دل مایه گذاشت و اعتقاد شخصی‌ام این است که جشنواره فجر یک سیم‌رخ به او بدهکار است.

«از آن طرف اما بازی لیلا بلوکات در فیلم، گویی به‌نوعی الهام‌گیری از نقش سارا بهرامی در «دارکوب» یا صدف اسپهبدی در «علفزار» است و اگر جره به‌نظر می‌رسد. به‌نظرم آنچه این کاراکتر را برجسته می‌کند گریم سنگین اوست، نه قدرت بازیگری‌اش. برای این نقش کوتاه، این مقدار پردازش بصری لازم نبود. بیشتر این شمایل‌الی است که در کانون توجه قرار می‌گیرد، نه اهمیت نقش و شخصیت او در پیشبرد قصه. موافق نیستید؟

نه. اگر قرار است لیستی از بازیگران زن در نقش معناد بنویسیم، پانته‌آ بهرام در صدر این لیست قرار می‌گیرد و شاید بتوان ایشان را بهترین‌ایفاگر نقش زن معناد دانست که حتی گزینه اول من هم بود. اما ایشان چون این نقش را قبلاً بازی کرده بودند، ترجیح دادم خودشان را تکرار نکنند و این نظرشان برابم قابل احترام بود. برای نقش‌الی گزینه‌های زیادی پیش روی ما بود و خیلی از بازیگران دوست داشتند این نقش را بازی کنند. حتی وقتی نقش اول زن به آنها پیشنهاد می‌شد، بازی در نقش‌الی را ترجیح می‌دادند. در طول فرآیند انتخاب بازیگر در جست‌وجوی بازیگری با چهره بسیار زیبا بودم که بتوانیم در گریم او را به غایت زشت کنیم و باتوجه به اینکه این زن نجات‌دهنده نوزادی است و اسمش را الهه (الی) گذاشته بودم، می‌خواستم زن معنادی که در درونش فرشته‌ای قرار دارد را به تماشاگر نشان دهم. این یادآوری شاید تأثیر داشته باشد که می‌توان به سیرت زیبایی افراد توجه کرد. در جواب پرسش شما باید بگویم فاکتورهایی برای کاراکتر معناد، از لحن و صدا، حالت بدن و... وجود دارد که همه را شبیه به هم می‌کند. اما تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. شخصیت الهه کارتن‌خواب است و از بقیه معتادهای سینمای ایران وضع بدتری دارد. ویژگی این نقش، کارتن‌خواب بودن و ته‌خطی بودن است. تابه‌حال سایر شخصیت‌های معناد در سینما چنین ویژگی‌ای را نداشته‌اند. ته‌خطی‌ها با لاستیک سوزاندن خود را گرم می‌کنند و به همین دلیل صورت‌هایشان سیاه و شبیه به زامبی می‌شود که نمونه‌های زیادی از این افراد در واقعیت وجود دارند. افراد ته‌خطی شاید ماه‌ها حمام نروند و حتی به همین دلیل افراد خیر و سازمان‌های مردم‌نهاد که برای غذا دادن به این افراد می‌روند، حتماً یک حمام صحرایی برای آنها بنا می‌کنند. همین حمام کردن، امیدی از بازگشت را برای معنادان ایجاد می‌کند اما برای افراد ته‌خطی دیگر امیدی نیست.

معتادهایی که قبلاً در سینما دیدیم، خوابگاه داشتند، زندگی داشتند و فیلم‌ها شرایط زندگی متفاوتی از آنها را به تصویر می‌کشید، اما الهه ته‌خطی بود و به همین دلیل شبیه زامبی شده بود. گریم الهه، هنر طراح گریم جناب آقای امید گلزاده بود که با استادی این چهره را ساخت. اتفاقاً به‌هیچ‌وجه نقش و بازی لیلا بلوکات اگر جره نیست. این شخصیت را می‌توان با محیطی پر از زباله و ضایعات پیوند زد و لوکیشن واقعی آنقدر اگر جره است که این شخصیت درون آن حل شده است. در فیلم دیالوگ‌های او همه‌اش در چند جمله خلاصه شد و در لحظاتی احساسی، بدون اینکه حتی دیالوگ‌هایش کاملاً مفهوم باشد و شنیده شود، مخاطبان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. نکته دیگری که برای بار اول می‌گویم و حتی خانم بلوکات هم از آن اطلاع نداشت، در مورد لباس اوست. این لباس را از یک کارتن‌خواب واقعی خریدیم، آن را تمیز و ضدعفونی کردیم و بر تن خانم بلوکات پوشانیدیم. البته یک لباس نو هم برای آن کارتن‌خواب خریداری و به او اهدا شد. شاید اگر خانم بلوکات این موضوع را می‌دانست هرگز آن را بر تن نمی‌کرد.

«موسیقی فیلم هم خارج از متن قصه جلوه‌گری می‌کند و سلخته به نظر می‌رسد. کاش استفاده متناسب‌تری از موسیقی می‌شد و اساساً در یک فیلم اجتماعی با لحن رئالیستی هرچه از موسیقی کمتر استفاده شود، بهتر است.

چون فیلم ملودرام است، به موسیقی نیاز دارد. آهنگساز فیلم آقای بهنام ابطحی،

جزو نوازندگان برتر جهان است و موسیقی فیلم را به نحوی ساخته که برای مخاطب عام کاملاً احساس‌برانگیز و موجب ایجاد همذات‌پنداری باشد. چون فیلم در عین حال که می‌تواند تجربی و هنری تلقی شود، فیلم گیشه نیز محسوب می‌شود و می‌تواند مخاطب عام را درگیر کند، ضمن اینکه برخی از کارشناسان هنری و حرفه‌ای نیز موسیقی کار را پسندیده‌اند.

«آنها مرا دوست داشتند» خیلی تلخ و گزنده است. فکر می‌کنید این تلخی چقدر می‌تواند به فهم‌پذیری قصه کمک کند و چقدر می‌تواند دافعه‌برانگیز و بازدارنده باشد و مخاطب آن را پس بزند؟

خود شالوده فیلم به‌همراه بحث آسیب‌ها و معضلات اجتماعی و گزنده بودن موضوع و داستان‌های فرعی فیلم، چیزهایی هستند که به‌راحتی نمی‌توان از کنارشان گذشت و آنها را موضوعاتی معمولی در نظر گرفت. پاسخ به این پرسش بستگی به سطح حساسیت مخاطب و میزان اهمیت دادن به مسائل اجتماعی دارد. در حال حاضر فیلم‌های کم‌دی سلیقه مخاطب را در سطح کلان تغییر داده و مردم حتی تلویزیون هم نگاه نمی‌کنند. اما از سوی دیگر پای بسیاری از مخاطبان جدی به همین دلیل از سینما بریده شده و مدت‌هاست که مخاطبان زیادی به دنبال فیلم‌های اجتماعی و دغدغه‌مند در سینماها می‌گردند و این فیلم می‌تواند به نیاز آنها پاسخ دهد. این را هم اضافه کنم که اینگونه فیلم‌ها تاریخ‌مصرف ندارند و سال‌ها در موردش بحث خواهند شد. هدف من این بود که مخاطب بعد از دیدن این فیلم ذهنش درگیر شود. خیلی از فیلم‌ها یک‌بار مصرف هستند و بعد از یک‌بار دیدن، فراموش می‌شوند. ولی اعتقاد شدید دارم وقتی «آنها مرا دوست داشتند» در سینما تمام می‌شود، تازه در ذهن تماشاگرش شروع شده و مخاطب ممکن است مدت‌ها درگیر موضوع باشد.

«به‌نظر می‌رسد نوعی رویکرد خودانتقادی در پیام قصه وجود دارد. یک نوعی عصیان و طغیانگری درون طبقاتی مبتنی بر این نگاه که عصیان‌گری در برابر طبقه‌ای که مدعی عدالت و اعتقاد است، از خود همان طبقه آغاز می‌شود. موافقتی؟

شاید یکی از جذایب‌های فیلم همین اختلاف طبقاتی باشد. داستان از شمال شهر آغاز شده و در سفری ادیسه‌وار تا جنوب شهر ادامه می‌یابد. ویژگی شخصیت اصلی که از یک طبقه خاص محسوب می‌شود، شناسنامه شخصیت را بدون نیاز به هیچ توضیح اضافه‌ای بیان کرده و فیلم را از قصه معمولی خارج می‌کند و به آن ویژگی خاصی می‌بخشد. در عین حال در هنگام تحقیق، نمونه‌های عینی از همین طبقه را مشاهده کرده‌ام که اخباری از آن نیز درز کرده است. در مورد رویکرد خودانتقادی اگر منظورتان نقد یک طبقه از جانب افراد داخل همان طبقه است، می‌توانم به شاهکارهایی در ادبیات دراماتیک اشاره کنم که چنین ویژگی‌ای را دارند. در دو اثر برجسته هملت و شاه‌لیر نوشته شکسپیر، شاهزادگانی را می‌بینیم که موقعیت طبقاتی خود را نقد کرده و جایگاه خود را مورد تردید قرار می‌دهند. اما بهتر آن است که بگویم فیلم ذاتاً دارای رویکرد انتقادی نسبت به شرایط جامعه است که باید در مورد آن راه‌حل پیدا شود. خود فیلم شاید طرح سوال است و جواب‌های آن باید توسط کارشناسان در حیطه مسائل اجتماعی و فرهنگی و مسئولان پیدا شود. درواقع فیلم نقد اجتماعی است.

«در پایان فیلم شاهد سایه سیاست بر قصه هستیم و رد مردان قدرت در شمایل پدر امیرحسین آرمان که حالا او در برابرش می‌ایستد و مقاومت می‌کند. این موقعیت می‌تواند ساختن تصویر آزادگی در مقابل آفازادگی باشد. نظراتن در این باره چیست؟

فیلم کاملاً موضوع اجتماعی دارد ولی رگه‌های سیاسی نیز در آن دیده می‌شود. من به دنبال طرح موضوع سیاسی نبودم اما موضوع فیلم ایجاب می‌کرد که به چنین شخصیتی اشاره شود. پیش‌تر هم توضیح دادم که تمام آدم‌ها یا شخصیت‌های واقعی جامعه دارای پیچیدگی‌ها و جنبه‌های مختلفی هستند. بنابراین من سعی نکردم هیچ آدمی را مطلقاً سیاه یا سفید ببینم. آدم‌ها خاکستری‌اند و می‌توانند بین بد بودن و خوب بودن حرکت کنند. به‌خصوص شخصیت‌های اصلی با همان سفر ادیسه‌وار به تحول می‌رسند و عملاً در هفت منزل‌گاه نمادینی که در برخورد با هفت شخصیت و موقعیت فیلم، طی می‌کنند، متحول می‌شوند. هدفم هم این بود که شخصیت‌های برج‌عاج‌نشین، مخاطبان و حتی مسئولان زیر پوست شهر را ببینند. جالب اینجاست که «آنها مرا دوست داشتند» از سوی نمایندگان مجلس به‌خصوص فراکسیون محیط‌زیست و منابع طبیعی به ریاست خانم دکتر سمیه رفیعی، تحسین شد و جایزه بهترین فیلم چهل‌ویکمین جشنواره فیلم فجر را از آن خود کرد. ایشان «آنها مرا دوست داشتند» را تنها فیلم قابل تأمل جشنواره مجلس از منطلقه خلارزیل دیدن کنند شد که نمایندگان مجلس از آنجا آشنا شده و راهکارهایی برای سامان دادن به آن بیانیدند.

چرخه‌ی فرسایشی صدور مجوز کنسرت



عطا نویدی

پژوهشگر موسیقی

ایرانی

در یکی، دو ماه اخیر و از هنگامی که استاد حسین علیزاده در مراسم رونمایی از جدیدترین اثرش یعنی «دستگاه‌های موسیقی ایران» دربارۀ علت کنسرت ندادنش در ایران سخن گفت، نقد و نظرات بسیاری در محافل و فضای مجازی بر این سخنان وارد شده است. حسین علیزاده در آن روز، دلیل اصلی کنسرت ندادنش در ایران را چرخه‌ی فرسایشی و آزاردهندۀ اخذ مجوز دانست و آن را دهن شأن هنر و هنرمند قلمداد کرد. برخی صاحب‌نظران این سخنان استاد موسیقی ایرانی را شجاعانه و افشاگرانه خواندند و برخی این نقدا را به او وارد دانستند که چرا در همین چرخه تن‌به اخذ مجوز برای انتشار همین اثرش یعنی دستگاه‌های موسیقی ایران داده است!

می‌دانیم که روند اخذ مجوز برای حسین علیزاده، یکی استادان بنام و تأثیرگذار موسیقی ایران در دهه‌های گذشته، چه برای کنسرت و چه برای آلبوم کار دشواری نیست و شرکت‌ها و مؤسساتی هستند که هر مشقت و دوندگی را به جان می‌خرند و این مجوزها را کسب می‌کنند. اما اشاره‌ی این هنرمند به روند اخذ مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای فعالیت‌های موسیقی می‌تواند تلنگری دوباره باشد به آنچه در این روند بر سر هنرمندان می‌آید و اینکه هفت‌خوان فرسایشی مجوز قرار است تا چه زمان ادامه پیدا کند. در این یادداشت به‌رسم پیشین، نگاه تازه‌نگار معطوف به موسیقی جدی و هنری است و فعالیت‌ها و کنسرت‌های موسیقی پاپ و عامه‌پسند از دایره‌ی این یادداشت بیرون است.

هنرمندان موسیقی از روزی که تصمیم برای اجرای یک کنسرت می‌گیرند تا روزی که روی صحنه بروند مصائب و مشکلات فراوانی را متحمل می‌شوند که کمتر کسی از آن خبر دارد. اخذ مجوز فعالیت موسیقی، بلاخص برگزاری کنسرت، یک روند فرسایشی و گاهی به‌دور از منطق است. قوانین نانوشتۀ و آیین‌نامه‌های داخلی نظیر اینکه هر مجوز کنسرت مربوط به دو شب اجراست و اگر گروهی قصد اجرای چهار شب کنسرت را داشته باشد، باید دو مرتبه تشکیل پرونده دهد یا اینکه اگر در یک ارکستر ۱۰ تا ۲۰ نفره، رهبر ارکستر تشخیص دهد فردی تغییر کند یا جایگزین شود، روند مجوز استعلام... باید از ابتدا آغاز شوند با کدام منطق سازگار است؟

در روند اخذ مجوز کنسرت بیش از هر چیز نگاه مسئولان دفتر موسیقی وزارت ارشاد امنیتی است و بین کنسرت‌هایی که با هزاران مخاطب و صحنه و پشت صحنه‌هایی مملو از سلبریتی برگزار می‌شود، با کنسرت ارکستر سمفونیک، مجلسی، سازهای ایرانی و حتی کنسرت‌هایی با سه نوازنده که عموماً مخاطبشان در بهترین حالت ممکن از ۵۰۰ نفر هم فراتر نرود، هیچ تفکیکی قائل نیستند.

گروه‌های هنری هیچ سازمان و شرکتی ندارند و شخص سرپرست گروه و آهنگساز باید چرخه‌ی آزاردهندۀ بوروکراسی و کاغذبازی را طی کنند تا جایی که بسیاری به‌دلیل همین روند در میانه‌ی راه مایوس و از کنسرت دادن منصرف می‌شوند. در روزگاری که «متأسفانه» صفحات اینستاگرام تمام شئون‌ات زندگی مردم را تحت‌تأثیر قرار داده‌اند و انواع موسیقی‌های نازل به‌صورت تصویری با هر پوشش و هر نوع نگرش سیاسی و عقیدتی مجریان آن از هر جای دنیا با یک کلیک روی صفحه‌ی موبایل شهروندان قابل تماشاست، با کدام منطق سازگار است که برای اجرای کنسرت‌های صرفاً هنری که مجریان آن سال‌ها از فیلتر آموزش و نگرش درست هنری عبور کرده‌اند سختگیری‌های این‌چنینی روا داشته‌شود؟

نکنه‌ی قابل تأمل و توجه اینجاست که روند صدور مجوز در دفتر موسیقی با برسر کار آمدن هیچ دولتی تغییری نکرده و گویی رئیس دفتر موسیقی کمترین نقش را در تغییر آن دارد. در ابتدای برسر کار آمدن دولت یازدهم، مرحوم علی مرادخانی، معاونت هنری وزارت ارشاد را به‌عهده گرفت و در همان زمان زمره‌هایی از یک لیست ۱۰۰ نفره از هنرمندانی به گوش می‌رسید که فعالیت‌شان نیاز به روند صدور مجوز ندارد. آن لیست وعده‌ها مانند بسیاری در این سرزمین به حاق فراموشی مسئولان رفت اما هنوز جای سوال باقی است که چرا سازوکار اخذ مجوز برای موسیقی تجاری و هنری در دفتر موسیقی تفکیک نمی‌شود؟ آیا از اساس مسئولان دفتر موسیقی تفاوتی میان این دو قائل هستند یا نگاه حراستی و امنیتی به کنسرت‌های هنری دارند؟